

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسندگان : د. ک. میتروپولسکی ، ی. ا. زوبریتسکی ، و. ل. کرف
برگردان به فارسی : م. مینو خرد و ح. کامرانی
بازتایپ و ارسال از : "رادمان" هوادار سازمان آزادیبخش مردم افغانستان « ساما »
۲۷ سپتمبر ۲۰۲۰

زمینه تکامل اجتماعی

(۲)

۱. صورتبندی کلان Clan (۱) : در اثر پیشرفت نیروهای تولیدی، سازمان جامعه انسانی دگرگون شد. کلان که جامعه تولیدی استوارتری بود، جایگزین گله های انسانی گردید. افراد یک کلان، در کار گروهی و تقسیم طبیعی کار میان مرد و زن و در وظایف عمومی که در جامعه اشتراکی انجام می دادند، با یک دیگر در ارتباط بودند. دگرگونی هائی که در روابط زناشویی و پیوستگی های خویشاوندی روی داد در پیشرفت هرچه بیشتر کلان، سخت مؤثر افتاد. کلان ابتدائی، از یک گروه کوچکتر بود، زیرا با افزایش نیروهای تولیدی، دیگر نیازی نبود که در یک گروه بزرگ انسانی، اتحادی پایدار وجود داشته باشد. اما هنوز برای به دام انداختن حیوانات بزرگ و کارهای دیگر، کلانها احتیاج داشتند در گروه های موقتی و به صورت قبایلی بزرگ گرد هم آیند. در این جامعه اشتراکی قبیله ئی و بزرگتر، وجود یک زبان مشترک و تا اندازه ای یک شیوه زندگی مشترک ضروری بود. روابط جنسی بی قاعده، که از گله های حیوانی برای انسان به ارث رسیده بود، و از ویژگی های گروه های انسانی ابتدائی به شمار می رفت، جای خود را به برون همسری (۲) داد که به موجب آن زناشویی در درون کلان ممنوع گردید. بنابراین پیوندهای میان کلانها مستحکم گردید و سپس در نتیجه سنتهای درون همسری (۳) که زناشویی را تنها در درون قبیله روا می دانست، این پیوند ها استوارتر شد. ممنوعیت زناشویی با بستگان، ضرورتی حیاتی بود که به عنوان امری واقعی و بیرون از حیطه آگاهی انسان برقرار گردید. زناشویی هنوز خصلتی گروهی داشت، ولی در روابط جنسی میان والدین و بچه ها، برادر و خواهر و نیز در روابط متقابلی که میان زنان و مردان یک قبیله وجود داشت، رفته رفته تابوهائی پدیدار گردید. بدینسان، در روند کار و با تکامل نیروهای تولیدی و روابط تولیدی، جامعه بیش از پیش از سازمان گله وار نخستین خود دور می شد و شکل یک سازمان تولیدی، یعنی کلان را به خود می گرفت.

روابط تولیدی در کلان : در گله های ابتدائی و کلان، روابط تولیدی با سطح پیشرفت نیروهای تولیدی جامعه هماهنگی داشت ابتدائی بودن ابزارها و پائین بودن سطح پیشرفت نیروهای تولیدی، شرکت تمام اعضای جامعه اشتراکی را در تولید ارزشهای مادی ایجاب می کرد.

روابط تولیدی، در میان مردمی به ظهور رسید که با هم و برای هم کار می کردند. هر یک از اعضای جامعه اشتراکی، به قدر توانائی اش برای جامعه ارزشهای مادی تولید می کرد.

هر گروه از مردم، در خطه معینی می زیستند. زمین و تمام ثروتهای آن، وسایل اصلی تولید بود و به طور اشتراکی مورد بهره برداری قرار می گرفت. یعنی در اختیار تمام افراد جامعه بود.

شکارورزی و گرد آوری خوراک، که شیوه های کسب روزی انسان ابتدائی بود، تنها یک نوع مالکیت را ایجاب می کرد و آن هم مالکیت عمومی بود. مالکیت عمومی وسایل تولید زاده سطح ابتدائی نیروهای تولیدی بود، و چنین اقتضا می کرد که تمام نیروهای تولیدی جامعه پیوسته برای تولید کردن نیازهای اصلی زندگی به کار برخیزند.

قدرت انسان ابتدائی، در جامعه اشتراکی و در کار عمومی او نهفته بود. مالکیت عمومی وسایل تولید، شالوده روابط تولیدی را در نظام اشتراکی ابتدائی پی ریزی کرد.

پائین بودن سطح پیشرفت نیروهای تولیدی، خصلت اجتماعی کار و مالکیت عمومی وسایل تولید، سیستم توزیع متعادل ارزشهای مادی را در جامعه ابتدائی پدید آورد. تمام ارزشهای ماندنی که از کار دسته جمعی افراد یک جامعه زاده می شد، به طور مساوی در میان افراد جامعه توزیع می گردید. از آنجا که برای تأمین نیازهای حیاتی انسان، غذای کافی وجود نداشت، هر گونه سرپیچی از این سیستم توزیع، به مرگ بسیاری از افراد جامعه منتهی می شد. تمام افراد کلان به طور برابر در امر تولید شرکت می جستند، و همگی مالک وسایل و ثمرات تولید بودند. بنابراین دیگر جایی برای نابرابری مالی یا اجتماعی یا تقسیم جامعه به گروههای اجتماعی وجود نداشت. جامعه ابتدائی، یک جامعه بی طبقه بود، یعنی جامعه ای بدون بهره کشی.

فرق اساسی میان نظام اشتراکی ابتدائی و یک جامعه مردم گرای کنونی

گاهی گفته می شود که جامعه ابتدائی، یک جامعه کمونیستی ابتدائی است، در حالی که روابط تولیدی اشتراکی ابتدائی، روابط کمونیستی ابتدائی خوانده می شدند، و خود این نظام، کمونیسم ابتدائی نام گرفته است. جامعه ابتدائی را تنها از آن رو می توان کمونیستی نامید، که هیچ گونه بهره کشی انسان از انسان در آن وجود نداشت؛ نشانی از دارائی خصوصی در آن دیده نمی شد، مگر دارائی عمومی و جامعه ای بی طبقه که همه مردم آن برابر بودند. اما در کمونیسم ابتدائی، نیروهای تولیدی بی نهایت ابتدائی بودند، و خود مردم نیز در مرحله بسیار پائینی از پیشرفت قرار داشتند. آنان در برابر پدیده های طبیعی ناتوان بودند. ارزشهای مادی که به وسیله جامعه تولید می شد، برای زنده ماندن و توسعه جامعه به سختی کفایت می کرد.

از این لحاظ، جامعه مردمگرای آینده کاملاً در نقطه مقابل کمونیسم ابتدائی جای دارد.

مادر سالاری: پیشرفت نیروهای تولیدی، تقسیم کار میان زن و مرد را پدید آورد - با اختراع ابزارهای جدید تولید، دیگر لازم نبود تمام افراد کلان در همه کارهایی که برای امرار معاش انجام می گرفت چون شکار، گرد آوری خوراک و ساختن چیزهای گوناگون، شرکت جویند. اکنون برخی از افراد کلان می توانستند با تولید مقدار لازم از یک محصول نیاز همگان را بر آورند و بدین ترتیب دست آنان را برای انجام کارهای اجتماعاً مفید دیگر باز گذارند.

بنابر این پیشرفت نیروهای تولیدی، بهره زائی کار(۴) را به آن اندازه بالا برد که دیگر جامعه می توانست تلاشهای خود را برای تولید نیازهای حیاتی خویش تقسیم کند. دیگر، مردان، بیشتر اوقات خود را به شکار می گذراندند، در حالی که زنان به دوختن جامه، ساختن ظروف خانگی، گردآوری گیاههای خوراکی، و تهیه غذا می پرداختند. بدینسان، فعالیت خانگی زن مرکز ثقل حیات اجتماع گردید؛ در صورتی که شکار، که قلمرو فعالیت مرد بود، بیشتر امری اتفاقی بود و نمی توانست غذای مورد نیاز کلان را مرتباً تأمین کند. این امر تعیین کننده نقش فعال زن در حیات اقتصادی کلان بود و او را در پایگاه رهبری نشانید.

کار کردن زنان در خود اقامتگاه یا در پیرامون آن، در برقراری این نظام در سازمان کلان، سخت تأثیر گذاشت. زن، کد بانوی دائمی خانه عمومی گردید.

وجود گروه زناشویی که در آن فقط زن صاحب بچه شناخته می شد، بر نقش زن در کلان افزود. مادر، تنها نیای کلان به شمار می رفت. او کدبانوی خانه عمومی و فرد برجسته ای بود که اعضای کلان، که همگی از طرف مادری خویشاوندی داشتند، به دورش گرد می آمدند. همه اینها، باعث تحکیم نقش اجتماعی و نفوذ مادر گردید. چنین کلانی را یک کلان مادر سالار خوانده اند و این نظام و سازمان جامعه را مادرسالاری نامیده اند.

فصل چهارم

مرحله پیشرفته نظام اشتراکی ابتدایی

نیروهای تولیدی در مرحله پیشرفته نظام اشتراکی ابتدایی

اختراع ابزار های جدید : در هزاره سیزدهم تا چهاردهم پیش از میلاد، نیروهای تولیدی همچنان به پیشرفت خود ادامه می داد. ابزارهای سنگی کامل شد. انسان صیقل دادن و سوراخ کردن سنگ را فرا گرفت و چاقو، تبر، سر نیزه و پیکانهایی نسبتاً سبک و راحت ساخت. با الحاق اشیاء گوناگون به یکدیگر، ساختن ابزارهای جدیدی را آغاز کرد. انسان آموخت که چگونه تکه های سنگ چخماق نوک تیز را در چوب و استخوان فرو برد و ابزارهای گوناگونی مانند تبرهای سنگ چخماقی، چاقو، خنجر، نیزه، پیکانهایی از سنگ چخماق و افزارهای سبکی از چوب بسازد. بزرگترین اختراع این دوره ساختن تیروکمان بود. اینها نیرومندترین و دورزن ترین جنگ افزارهایی بودند که انسان در اختیار داشت. دیگر او می توانست دشمن و یا شکار خود را از فاصله دورتری بکشد و اگر تیرش به خطا می رفت، می توانست تیرهای دیگری پرتاب کند. اختراع تیروکمان، انسان را در نبرد علیه نیروهای طبیعت یاری داد و سخت بر اهمیت شکار در حیات جامعه افزود. شکار هر آنچه را که انسان برای بقای خویش نیاز داشت، در اختیارش می نهاد؛ مانند گوشت، جامه پوستی و چرمی، و مواد خامی چون شاخ و استخوان برای ساختن ابزار و جنگ افزار.

با به کار بردن قلابهای استخوانی، نیزه های بلند، و تور، بر اهمیت اقتصادی ماهیگیری افزوده شد. استفاده از ابزارهای جدید، میزان بهره زائی کار را بالا برد. انسان به مرحله ای رسیده بود که می توانست اندکی بیش از نیازمندیهای آنی خویش تولید کند. اکنون می توانست پس از پیروزی در شکار یا به دام انداختن جانوران مقداری از غنیمت خود را برای روز مبادا کنار بگذارد. انسان با اختراع ظروف گلی و چوبی این امکان را یافت تا برخی از چیزهایش را برای مدت زمان درازتری ذخیره کند، توانست غذایش را در این ظروف بپزد و آن را قابل هضم تر سازد و تا اندازه ای به منابع غذایی گسترده تری دسترسی پیدا کند.

اینها همه، به انسان این امکان را دادند که بتواند دیر گاهی در جای معینی به سر آورد. اکنون انسان به ساختن خانه های چوبی دایمی آغاز نهاده بود، و کم کم از خانه به دوشی دست می کشید و به زندگی سکونی تن در می داد.

کشاورزی : با رشد بهره زائی کار، انسان توانست به تولید جدیدی پردازد - تولیدی که برای بهره برداری به زمان و مراقبت زیادی نیاز داشت. این تولید جدید، کشاورزی و دامداری بود. این کارها هنگامی امکانپذیر شد که بهره زائی کار به میزانی رسیده بود که انسان می توانست دیر زمانی به اتکاء دیگر محصولات و اندوخته های خویش زندگی کند؛ در اینصورت او می توانست برای رسیدن غله و بارور شدن دام، منتظر بماند.

اما پیشرفت تولید در نواحی گوناگون و در مسیرهای مختلف جریان داشت.

در سپیده دم تمدن، قبایلی که در نواحی حاصلخیز زندگی می کردند و بخش عمده غذای خود را از گردآوری گیاهان خوراکی تأمین می کردند، به تدریج به کشتکاری روی می آوردند. انسان با برگزیدن بهترین گیاهان و به وجود آوردن شرایط مناسب برای خاک و در برخی موارد، حتی با پیوند زدن گیاهان، باعث پیشرفت نژادهای بهتر گردید.

این گذر تدریجی از گردآوری خوراک به کشتکاری ابتدائی، با اختراع ابزارهای ویژه کشت زمین، مانند چوبی که نوک آن با چاقویی از سنگ چخماق تیز شده، و روی زغال سوزانده شده بود، و یک کج بیل، و نیز مهارتها و تجربه هایی که نسلهای دوره گردآوری خوراک اندوخته بودند، امکانپذیر گردید.

کشاورزی هنگامی آغاز شد که زنان قبایل ابتدائی به کشت ارزن، که علفهای هرزه از رشد آنها جلوگیری نمی کرد پرداختند. چاودار، جو، گندم و غیره از نخستین گیاهانی بودند که انسان کشت کرد. هنگامی که انسان دریافت گیاهان در زمینی که زیر و رو شده باشد بهتر می رویند، با دقت بسیار به شخم زدن زمین پرداخت. این کار نخست با چوبی نوک تیز، و بعدها با ابزار ویژه ای، یعنی کج بیل، که دسته بلندی داشت و تکه ای سنگ چخماق به انتهای آن بسته شده بود، انجام می گرفت. برای درو کردن، داس به کار می رفت، که از قابی چوبی و تکه های تیز سنگ چخماق که درون آن جای می دادند ساخته می شد.

بعدها، کشاورزی مهمترین عامل حیات اکثر قبایلی گردید که در بین النهرین، دره نیل، مصر، فلسطین، ایران، بخش جنوبی آسیای میانه، جنوب حوزه بحیره خزر، شمال عراق، و در طول کرانه رودخانه های دنی یستر(۵)، بوگ(۶) جنوبی و دنی پیر(۷) در اتحاد شوروی مسکن گزیده بودند.

انسان در جامعه ابتدائی، از بیشتر فرآورده های کشاورزی که امروزه ما می شناسیم سود می جست. قبایل سرخ پوست امریکا در آغاز به گردآوری خوراک می پرداختند. آنان با ترقی کشاورزی، از نژادهای خودروی ذرت و سیب زمینیهای خوراکی که در امریکا یافت می شد، انواع کاملتری به وجود آوردند.

این دگرگونی در کشاورزی، از وابستگی انسان به طبیعت کاست، زیرا با افزایش بهره زائی کار در کشاورزی، اندوختن محصولات برای آینده امکانپذیر گردید. با ظهور کشاورزی، میدان فعالیت کاری انسان وسعت بیشتری یافت. انسان تجربه و مهارتهای تازه ای به دست آورد، از قوانین طبیعت دانش ژرفتری اندوخت و ابزارهای جدیدی آفرید.

دامداری : کمابیش همزمان با پیشرفت کشاورزی ابتدائی، دامداری ابتدائی نیز رو به تکامل نهاد. نخستین گام در اهلی کردن جانوران وحشی هنگامی برداشته شد که انسان برای شکار کردن این حیوانات، آنها را به سوی دامهائی که گسترده بود کشانید.

حیواناتی را که در جاهای محصور گیر می انداختند، نمی کشتند بلکه آنها را به عنوان ذخیره های گوشت تازه زنده نگه می داشتند. در آغاز، زندگی آنها در اسارت چندان دوام نمی آورد، اما همین که دیر زمانی در یک جا نگه داشته می شدند، سر انجام به زاد و ولد می پرداختند.

دامداری، عامل بزرگی در پیشرفت انسان به شمار می آید. زیرا هنگامی که اوضاع برای شکار مناسب نبود، این حیوانات گوشت مورد نیاز او را تأمین می کردند. نخستین دامپروران آسیا، آفریقا، و اروپا، از دامهای خود به عنوان منابع گوشت، شیر، پوست و پشم استفاده می کردند. سگ نخستین حیوانی بود که رام انسان شد. از هزاره پنجم تا ششم پیش از میلاد، انسان گاو، گوسفند، بز و خوک را اهلی کرد. در خلال این دوره، بسیاری از حیوانات در مصر، آسیای صغیر، آسیای میانه، هند، چین، و اروپا اهلی شده بودند. گوزن شمالی و شتر بی کوهان (لاما) که تنها حیوانات مناسب برای اهلی کردن در امریکای جنوبی بودند، دیرتر رام شدند.

در همان هنگام که برخی از قبایل رفته رفته راه کشاورزی و دامپروری را در پیش می گرفتند، قبایل دیگری هم وجود داشتند که به شکار و گرد آوری خوراک سرگرم بودند. اینان در حوزه های پرمخاطره نزدیک به قطب شمال، امریکا، جنوب هندوستان، آفریقا، هندوچین و غیره مسکن گزیده بودند. به رغم شرایط طبیعی دشوار، نیروهای تولیدی در این نواحی نیز پیشرفت کرد. انسان تیر و کمان را کامل کرد و در استرالیا، بومرنگ (۸) را اختراع نمود. ساختن تله های مکانیکی گوناگون را فرا گرفت و به راههای بهتری برای استفاده از پوست، استخوان و شاخ حیوانات دست یافت. انسان، گیاهان خوراکی بسیاری را کشف و استفاده دارویی از آنها را آغاز کرد. از الیاف گیاهان ویژه ای، نخ و طناب تهیه کرد و با آنها تور، تنبوش و کیسه بافت.

آنان که به شکار و گرد آوری خوراک می پرداختند، هنوز به سختی وابسته به طبیعت بودند. ولی آنان نیز کم کم روشهای پیشرفته تر و ابزارهای جدید را پذیرا شدند. و در این راه، نه تنها تجربه و مهارتهای خود را به کار گرفتند، بلکه از دستاوردها، تجربه ها و مهارتهای قبایل همسایه خویش نیز بهره مند گردیدند.

روابط تولیدی در مرحله پیشرفته نظام اشتراکی ابتدایی

تحکیم پیوندهای اقتصادی و تولیدی در جامعه: دگرگونیهایی که در روند تولید رخ می داد، باعث تغییرات بزرگتری در سازمان اجتماعات انسانی می شد. با تغییر تدریجی زندگی خانه به دوشی به زندگی سکونی، پیوندهای تازه تری نیز پدید آمد. پیوندهای اقتصادی و تولیدی نیز استحکام یافت. کلانهای مجاور هم برای دفاع از خویش در برابر جانوران وحشی و حفاظت اندوخته های غذایی و پناهگاههای خود از حمله قبایل بیگانه، به دور هم گرد آمدند. پیوندهایی که میان کلانها وجود داشت، موجب پیدایی قبایل گردید، که از گروههای بزرگ انسانی و از اتحاد چندین کلان تشکیل می شدند. در نتیجه نزدیکتر شدن پیوندهای قبیله ئی، دارائی قبیله ئی پدیدار شد. هر قبیله در سرزمینی که زندگی می کرد، به شکار می پرداخت، ماهی می گرفت، و نیز تمام منابع طبیعی را که در آن یافت می شد، دارائی خود می دانست. رودخانه ها، جنگلها، تپه ها و سلسله کوهها، مرزهای طبیعی میان سرزمینهای قبایل گوناگون بود. به هم پیوستن کلانها و قبایل، گام بزرگی در گسترش اختراعات و مهارتهای انسان بود. تشکیل قبایل و یکی شدن آنها به صورت اتحادیه های قبیله ئی باعث شد که در آینده زبان و فرهنگ یگانه ای در میان آنان پدید آید. با آن که قبیله سازمان اجتماعی گسترده تری بود، باز هم به کلانهای تقسیم می شد که در محدوده خویشاوندی، از یک دیگر جدا می شدند. هر کلان در اتخاذ تصمیم درباره مسائلی که به حیات آن مربوط می شد، از استقلال فراوان برخوردار بود. قبیله، دارائی هر کلان را به رسمیت می شناخت (هر کلان شکارگاههای از آن خود داشت). از این رو با ظهور این اتحاد گسترده تر، یعنی قبیله، مرزهای مالکیت جمعی بیش از پیش وسعت یافت.

مالکیت جمعی وسایل و ابزارهای تولید، موافق با سطح پیشرفت نیروهای تولیدی جامعه بود. کشاورزی و دامداری ابتدائی، زمینه را تنها برای یک نوع مالکیت فراهم آورد و آنها مالکیت عمومی بود؛ زیرا با دشواریهای جسمانی که بر سر راه کشتکاری با ابزارهای ابتدائی (تیر سنگی برای پاک کردن جنگلها، کج بیل چوبی، و چوبی نوک تیز برای کندن زمین) و شیوه های راندن حیوانات به درون حصارها وجود داشت، اگر تمام اعضای جامعه اشتراکی دست به دست هم نمی دادند، قادر به انجام این کارها نمی شدند. کار دسته جمعی، نیازمند مالکیت عمومی وسایل تولید زمین، شکارگاه، پناهگاه، آونک و غیره بود. وظایف خانه داری نیز به طور اشتراکی انجام می گرفت زیرا انسان هنوز در خانه های عمومی می زیست، چندان که گاهی صدها نفر در یک خانه به سر می بردند.

از آنجا که افراد گوناگون از نظر جسمانی با یک دیگر فرق داشتند (بلندی قامت، زورمندی و غیره)، در این زمان احتیاج به مالکیت فردی ابزارها پدیدار شد، با این وجود وسایل اصلی تولید هنوز در اختیار همگان قرار داشت.

سازمان قبیله نی

رؤسا و شوراهای سرکردگان قبیله، که از طرف اعضای اجتماع برگزیده می شدند، تصدی انجام تمام امور کلان و قبیله را بر عهده داشتند. قدرت یک سرکرده، به صفات شخصی، یعنی تجربه، ورزیدگی در شکار، جنگاوری و خرد او بستگی داشت. این قدرت به ارث به او نمی رسید، بلکه افکار عمومی آن را به سرکرده می بخشید. یک سرکرده را هر زمان که می خواستند می توانستند برکنار کنند. او از لحاظ ثروت شخصی، به هیچ روی بر دیگر خویشاوندانش برتری نداشت.

در نظام اشتراکی ابتدائی، هیچ نهادی شبیه به حکومت وجود نداشت و نوعی دموکراسی کلان بر قبیله و کلان فرمانروا بود، یعنی همه افراد در اداره امور جامعه (کلان یا قبیله) سهم برابر داشتند.

این سازمان جامعه، بخوبی با روابط تولیدی آن زمان هماهنگی داشت.

منشاء فرهنگ : هر چه ذهن انسان تکامل می یافت، توانائی بیشتری در باز آفرینی تصاویر اشیاء یا پدیده های خاص پیرامون خویش پیدا می کرد، در زمانی هم که آن اشیاء و پدیده ها را نمی دید، قادر به تجسم آنها بود. این کیفیت مغز انسان، نخستین کوششهای او را در باز آفرینی اشیاء تصور شده به شکل صوری خاص، یاری داد.

انسان نئاندرتال کوشید تا اشیائی را که شناخته بود با پیوستن خطوط و دندان هائی به یکدیگر، توضیح دهد. اما مغز او هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته بود، دست هایش به قدر کافی ورزیده نشده بود. و ابزار هایش که می کوشید با آنها مقاصد خویش را به انجام رساند، هنوز ابتدائی بودند. انسان تنها زمانی توانائی توضیح اشیاء پیرامون خویش را یافت، که اعضای بدن و به ویژه دست هایش، در روند کار به مرحله عالی از تکامل رسید و ابزار هایش کامل شد.

اشکال شگفت انگیز تخته سنگها و صخره ها، حیوانات گوناگون را در خاطر انسان ابتدائی زنده می ساخت. او کوشید با تغییر دادن شکل این سنگها و رنگ زدن به آنها، این شباهت را بیشتر کند. بعدها انسان به تصویر کردن انسانهای دیگر و چشم اندازهای گوناگون حیات بر روی تخته سنگها و دیوار غارها پرداخت. اینها نقوش ساده ای بودند که گاهی بارنگهائی از املاح معدنی، تزئین می شدند.

این نقاشیها، صحنه هائی واقعی از شکار، و نشان دهنده حیوانات و اشیاء پیرامون انسان بودند. محتوای این نخستین نقاشیها، و شیوه ای که در ترسیم آنها به کار رفته است، نشان دهنده زندگی در جامعه انسانی و بازتاب فهم بشر از طبیعت است.

از همان آغاز، هنر، باز آفرینی تصاویر هنری بود که انسان در زندگی پیرامون خویش می یافت و آنها را در قالبهای خاصی به نمایش در می آورد.

هرچه جامعه ابتدائی به کمال می رسید، انسان در باز آفرینی کم و بیش دقیق اشیای گوناگون و پدیده های طبیعی، توفیق بیشتری می یافت. اما، پهنه دانش او هنوز به هیات ظاهری اشیاء و پدیده ها محدود بود و نمی توانست به کنه، رابطه و همبستگی درونی آنها پی ببرد.

ادامه دارد.

توضیحات :

۲. Clan

۳. Exogamy

۴. Endogamy

۵. Productivity of Labour

۶. Dniester

۷. Bug

۸. Dnieper

۹. Boomerang: بومرنگ چوب خمیده ای بود که در شکار به کار می رفت و پس از پرتاب شدن اگر به هدف برخورد نمی کرد، به جای نخستین باز می گشت. م.